

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره سوم-پائیز ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۹

مروری بر وضعیت مغولان و شگردهای نویسندگی عظاملک در تاریخ

جهانگشا

(ص ۳۰۴-۲۹۱)

حسین فقیهی (نویسنده مسئول)^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴

چکیده

هجوم مغول به کشور پهناور ایران، موجب خسارات علمی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شده است که تاکنون مورخان و اندیشمندان جهان دربارهٔ این رویداد خشن و غیرانسانی سخن گفته و قلم‌فرسایی کرده‌اند، مهمترین ضربه‌ای که هجوم مغول بر پیکر تمدن ایرانی وارد کرده است نابودی محافل علمی، ادبی و انسانی بوده است که سالهای سال آثار تخریبی آن باقی مانده و غیر قابل جبران شده است، چنگیز عامل اصلی این حادثه است که خوی ماجراجویانه، ددمنشانه و وحشیانه به ارث مانده از بیابان نشینی خود را بر جامعهٔ متمدن و بی‌آزار ایرانی تحمیل کرده است، گرچه ناشیگری و نادانی خوارزمشاه و درباریان، محرک اصلی این واقعه بود، اما شخصیت خشن چنگیز و درتدگی مغولان را نباید نادیده گرفت. عظاملک جوینی، کاتب و مورخ دربار مغولان بخوبی توانسته است عمق این فاجعه را به نگارش درآورد و اثر تاریخی خود را ماندگار کند، از آنجایی که قلب عظاملک در راستای همدردی با جامعهٔ رنجور و زخم دیدهٔ ایرانی میتپید و میسوخت و نیز مجبور بود تا در ظاهر سلطه، قدرت و عظمت مغولان بد کیش را تصویر نماید ناگزیر شد تا بصورت کنایی، رمزی و ایهام گونه، هم بر مغولان بتازد و هم آنها را بلای آسمانی و مأمور الهی معرفی کند که نگارنده به نمونه‌هایی از شگردهای این نویسنده اشاره کرده است.

کلمات کلیدی: مغول، تاریخ جهانگشا، عظاملک، ویرانی، شگردهای نویسندگی.

^۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا ztelma@yahoo.com

مقدمه :

یکی از بزرگترین مصائب تاریخی در اوایل قرن هفتم، حمله مغولان به کشور ایران است. این حمله به سرداری چنگیز از سال (۶۱۶ هـ تا ۶۱۹) ادامه یافت و پس از وی نیز تا سال ۶۵۶ توسط هلاکو نوۀ او، آخرین مراکز قدرت در ایران و عراق از میان برداشته شد و سلسله امرای ایلخانی را به وجود آورد. بدون تردید، حمله مغول، در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده و هست، زیرا همیشه جوامع متمدن و ثروتمند، رشک و آز جوامع صحرائشین را برانگیخته است، و تاریخ تمدن بشر، هجوم بادیه نشینان گرسنه به شهرهای ثروتمند را به یاد دارد، ولی هیچیک از این هجومها با حمله مغول به ایران قابل مقایسه نیست، چون سرزمینهای آباد و متمدن با انواع مدارس، کتابخانه‌ها، بیمارستانها، مساجد و عمارات عالیه پایمال سم ستوران گردید و « این موجودات تنگ چشم و خرد جثه و ریز نقش آسیای مرکزی، بر سگ و گربه هم رحم نکردند و هرچه آثار تمدن بود از بین بردند و به تیشه قهر کردند و به آتش خشم و حسد سوختند» (تاریخ ایران و جهان، ص ۱۱).

در این حملات، بخش بزرگی از مراکز علمی و ادبی ایران، بجز نواحی سند و قلمرو سلاجقه آسیای صغیر و فارس نابود شد. وجود این پایگاههای علمی در آسیای صغیر در آغاز قرن هفتم و پناه بردن دانشمندان، ادیبان و عارفان به این مراکز، فرصتی شد تا آنان بتوانند با خاطری آسوده شاگردانی تربیت کنند و در گسترش و احیای دانشهای آنزمان کوشش نمایند. بنابراین نقش دانشمندان و ادیبان ایرانی عصر مغولان و ایلخانان در حفظ میراث فرهنگی، علمی و ادبی جامعه ایرانی را نباید نادیده گرفت.

پیشینه موضوع

آثار متعددی در نزد چینیهها و در آسیای مرکزی، خاور نزدیک، ارمنستان و گرجستان درباره چگونگی پیدایش امپراطوری مغول و تهاجم آنها در ممالک گوناگون و تمجید از دلاوریهای چنگیزخان بوجود آمده است. اما نباید برای همه این آثار، یک نوع ارزش تاریخی قائل شد، بلکه باید بسیاری از این آثار، بویژه تحقیقات مؤلفان اروپایی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، در میان این نوشته‌ها میتوان به تألیفات زیر، بعنوان منابع موثق نگاه کرد:

- ۱- جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله، مورخ ایرانی در قرن هشتم هجری .
- ۲- تاریخ سرّ قوم مغول که در قرن چهاردهم در چین انتشار یافت.
- ۳- تاریخ ابن اثیر که در بین النهرین نوشته شده است.
- ۴- طبقات ناصری، که جوزجانی آن را به فارسی تألیف کرد.
- ۵- تاریخ جهانگشای جوینی که در سال ۶۵۵ هجری تألیف شده است که بسیاری از مطالب این کتاب بصورت دریافتهای شفاهی و گزارشی از مسافرتها نویسنده به ترکستان و مغولستان است.

۶- یادداشتهای سفر فرمانده مونگ هونگ (Mong Hong) و راهب تائوئی کیئوچنگ چوئن (Kieov Chang Chouen) سیاحان چینی معاصر چنگیزخان. شناخت این آثار و بسیاری از آثار دیگر، در معرفی شخصیت تاریخی و خصوصیات واقعی چنگیزخان «نابغه وحشی» و مؤسس امپراطوری صحرا گرد برای ما ارزش حیاتی دارد (چنگیزخان، ص ۴۴).

وضعیت علمی ایران در دوره مغول

عطاملک جوینی مورخ نامدار عصر مغول مینویسد: «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانه غدار و روزگار مگار شدند و به صنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار، معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند» (تاریخ جهانگشا، ج ۱ ص ۳). ماوراءالنهر و خراسان که سالیان دراز مامن و مأوی دانشمندان و دانش پژوهان بود بر اثر حملات پیاپی، ویران و نابود گردید و با ویرانی شهرها و مراکز علمی، خورشید فروزان علم و دانش نیز رو به افول نهاد «... در حقیقت زندگی و فرهنگ بادیه نشینی که میراث هجوم مغولان بود بر سراسر آن نواحی چیره گردید (مقدمه ابن خلدون، ص ۱۱۵۲). در چنین وضعیت خطرناک، نه تنها از دانشمندان حمایتی نمیشد، بلکه هر صنف و طبقه - ای از جمله اندیشمندان، طعمه شمشیر آبدار گشتند. از قاضی وحیدالدین فوشنجی یکی از بزرگان علم و دانش و از دانشمندان نام آور آن روزگار که اسیر دست تولی پسر چنگیز شده بود پرسیدند: تو کیستی؟ گفت: «من آدم بیچاره از جنس دانشمندان و دعاگویان هستم» (طبقات ناصری، ص ۱۲۳). علم و دانش در دوره مغولان به مفهوم واقعی خویش معنی نداشت و تنها در صورتی بدان توجه میشد که بتواند مشکلی از مشکلات رزمی و تاکتیکی جنگجویان مغول را حل نماید. «در بخارا مغولان صندوقهای کتاب و مصحفهای قرآن کریم را آخور اسبان خویش ساختند» (تاریخ بناکتی، ص ۳۶۶). گستاخی مغولان در نابودی مراکز علمی و تحقیر دانشمندان اسلامی بجایی رسیده بود که نگهبانی و نگهداری اسبان و حیوانات خویش را به آنها میسپردند و افسار چارپایان خود را به دست آنها میدادند (تاریخ حبیب السیر، ص ۳۶۱). آثار زیانبار و ویرانگری که مغولان در نیمه اول قرن هفتم به مراکز علمی و تمدن و فرهنگ ایران زمین وارد کردند نه تنها بر کسی پوشیده نیست، بلکه نتایج دهشتبار آن هنوز هم احساس میشود.

عطاملک جوینی

علاءالدین عطاملک جوینی پسر بهاءالدین و برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان، از خاندانی فاضل و دبیرانی قابل بود که همه خاندانش همواره متصدی مشاغل بزرگ دولتی در حکومت سلجوقی، خوارزمشاهی و مغول بودند و عطاملک در خدمت پادشاهان مغول، بویژه امیرارغون به سر میبرد و به همراه این پادشاه چندین بار به مغولستان سفر کرد و در سال ۶۵۴ که

هلاکو به ایران آمد از مقربان او شد و هلاکو پس از فتح بغداد حکومت آنجا و نواحی آن را بدو سپرد. عطاملک علاوه بر ادب دوستی، خود از ادبای عالی مقام زبان پارسی بود و تاریخ جهانگشا شاهی بروفور فضل و دانش و قدرت ذوق و قریحه اوست، از دیگر تألیفات او کتابی به نام «تسلیم الاخوان» و یک رساله است، جهانگشای جوینی کتاب تاریخی - ادبی است که علل انقراض خوارزمشاهیان و فروریختن تمدن دیرینه ایران زمین در برابر حادثه تاتار و علت‌های پیشرفته جنگیز و اتباع خونریز او و نیز سرگذشت فرقه اسماعیلیه را به نگارش در آورده است این کتاب به دلیل ذکر حقایق تاریخی، منبعی مستند و بسیار با ارزش است (سبک شناسی، ج ۳ ص ۹۶۷).

نسبت عطاملک به «فضل بن ربیع» وزیر هارون الرشید میرسید، ولادت وی در سال ۶۲۳ هجری روی داد، او و برادرش تحت تربیت پدر در همان نوجوانی به کارهای دیوانی سرگرم شدند و در دربار حاکمان آن دوره، بویژه مغولان مقام و منصب والایی یافتند، خاندان جوینی، بویژه عطاملک در گسترش علم و دانش آن روزگار، پیوسته کوشا بودند و اگر دانش دوستی و فضل پروری این خاندان نبود بر اثر هجوم قوم وحشی مغول و نابودی بسیاری از آثار فرهنگی این سرزمین به دست آنان، امروز ما از میراث فرهنگی و تمدن دیرینه خود چیزی نمی‌یافتیم، پس از حمله هلاکو به قلاع اسماعیلیه و فتح آن، خان مغول فرمان سوزاندن قلعه‌ها را صادر کرد، اما عطاملک از هلاکو درخواست کرد تا کتابخانه آنجا که منبع سرشاری از آثار با ارزش و نسخه‌های خطی بود از نابودی در امان بماند، و خود به «میمون دز» رفت و بسیاری از کتب نفیس و آلات نجومی و نوشته‌های با ارزش آنجا را از سوزاندن مانع شد و آنها را به کتابخانه خود منتقل نمود که بعدها همین آثار مورد استفاده بسیاری از دانشمندان و مورخان گردید (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ص ۱۲۱۱).

خدمات علمی، اجتماعی و فرهنگی عطاملک، علاوه بر ایران در بغداد نیز چشمگیر و قابل تحسین است، وی به آبادانی بغداد همت گماشت و شهری را که بعد از واقعه «مستعصم» آخرین خلیفه عباسی ویران شده بود، آبادان کرد و از کارهای نیک او یکی آن بود که در زمین نجف نهری حفر کرد و از بابت آن صد هزار دینار زر سرخ صرف نمود تا آب شیرین فرات را به کوفه آورد و وضع زراعت را سروسامان داد (تحریر تاریخ و صاف، ج ۳ ص ۴۱).

مقایسه خاندان جوینی و برمکیان

خاندان جوینی با همه خوش خدمتی که نسبت به مغولان روا داشتند سرانجام به خشم و درتدگی آنها دچار شده، جان و مال و بسیاری از عزیزان خود را از دست داده، به خاک سیاه نشسته اند. سرنوشت خاندان جوینی، همچون برمکیان رقم خورده است که پس از خدمت صادقانه به دربار بزرگترین خلیفه عباسی یعنی هارون الرشید، قلع و قمع شدند (اخبار برمکه، ص ۲۰۷ - برمکیان به روایت مورخان عرب و ایرانی، ص ۱۰۶).

شگردهای نویسندگی عطا ملک

عطا ملک، ادیب، نویسنده، مؤرخ و دبیر حکومت مغولان، بویژه در دولت منکوقا آن، ارغون و هلاکو بوده است، تاریخ جهانگشا سند جاودانه تاریخی، ادبی، علمی و کتاب عبرت است، عبرت از رنج ستم پذیری و سرنوشت شوم ستمکاری، که عطا ملک نیز تحت تأثیر آن بوده است، با آنکه وی در دربار مغولان چاره‌ای جز تسلیم و سازش با مغولان نداشت، و مجبور بود که تاریخ خود را متناسب و ملایم طبع آنان بنگارد، اما در بسیاری موارد بصورت کنایی، رمزی و ایهام گونه چهره زشت و خوی درنده آن قوم را به تصویر کشیده است که نگارنده برای گواه بر مطلب، بدان اشاره میکند، وی در آغاز جهانگشا پس از حمد و ستایش خداوند بعنوان براعت استهلال که: «در اصل به معنی تقوی و برتری، یا نخستین آواز کودک و مجازاً به معنی مقدمه و پیش درآمد مطالب اصلی کتاب است» (بلاغت و صفاعات ادبی، ص ۳۰۳). میگوید: «قهاری که جلاد عنفش تیغ آبدار تاتار گشت» (تاریخ جهانگشا، ج ۱ ص ۱). گرچه در ظاهر نشان میدهد که مغول و تاتار فرستاده و مامور خداوند بودند، اما بطور کنایی خوی جلادی و تجاوز به عنف و آدم کشی آنها را به تصویر میکشد.

تظاهر به جبرگرائی

در عباراتی فشرده و مسجع، گرچه در ظاهر همه بدبختیها و گرفتاریهای جامعه ایرانی را به روزگار نسبت میدهد، اما در واقع روزگار و فلک دوار استعاره از مغولان وحشی است، چنانکه مینویسد «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و بصنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند» (همان، ص ۳).

در جایی دیگر به ظاهر، همه رویدادهای زندگی را به خداوند نسبت میدهد و آن را حکمت الهی میدانند یعنی اندیشه جبری را تبلیغ میکند، اما در حقیقت میخواهد بفهماند که مغولان منبع شر و فساد و تخریب و عنادند، چنانکه گوید: «... خیر و شر و نفع و ضرر به تقدیر حکیمی مختار منوط است و آنچه از تخریب بلاد و تفریق عباد از نکبت اخیار و استیلاي اشار، حکمتها در ضمن آن مُدرج باشد».

خواه اومید گیر و خواهی بیم
در جهان آنچه رفت و آنچه آید
هیچ هرزه نیافرید حکیم
و آنچه هست، آنچه انان همی باید

درخشش نور در تاریکی

در فرازی دیگر بطور ضمنی و کنایی مغولان را سرچشمه ظلمت و تیرگی و نمادی از صبح کاذب و دروغ معرفی میکند و میگوید: «و فیضان انوار شعاع خور عجب نماید، بلکه هر نور که بواسطه ظلمت درفشان شود، نیک بدیع و غریب باشد».

بنمردیم تا ز بوالعجبی بندی‌دیم صبح نیم شبان
(همان/ ۹)

یعنی پرتو شعاع خورشید اسلام شگفت‌انگیز نیست بلکه نور اسلام که از مغول تیره جان و کافر فراگیر شود عجیب و بدیع است ما نمردیم تا با شگفتی مشاهده کردیم که صبح اسلام بوسیله مغولانی که همچون صبح نیم شب و کاذب و کافرنده طلوع کرده است. می‌بینید که عظاملک با شگرد خود به ظاهر از مغولان تمجید میکند ولی بصورت رمز و کنایه آنها را کافر و بی‌دین و دروغ معرفی مینماید. در عبارتی دیگر مینویسد: «و به سبب یمن برکات اهل ایمان در هر طرفی مصری جامع می‌بینید و در میان ظلمت، نوری ساطع» منظورش از ظلمت، کفر مغول و از نور، اسلام موحدان است.

چون صبح ولاء حق دمیدن گیرد دیو از همه آفاق رمیدن گیرد
(همان/ ۱۰)

منظورش از صبح ولاء حق، اسلام و مؤمنین و از دیو، مغولان شیطان صفت و کافر هستند. همچنین جامعه مظلوم ایرانی را که به ناحق کشته شدند شهید خطاب میکند و با ایماء و اشاره، مغولان را ستمگر و کافر و قاتل میدانند و مینگارد: «آن جماعت که درجه شهادت یافته‌اند از حمل آصار و ثقل اوزار سبک بار شده». در جایی از کتاب به مناسبت سخن خود این حدیث را از پیامبر نقل میکند که: «إِنَّ اللَّهَ لِيُؤَيِّدَ هَذَا الدِّينَ بِقَوْمٍ لَّا خَلْقَ لَهُمْ» خداوند دین اسلام را بوسیله قومی تقویت میکند که در قیامت بهره‌ای از خیر ندارند، در این حدیث نیز بطور ضمنی میفهماند که مغولان کافرنده و با آنکه اسلام بوسیله آنها به مغولستان رفته، مع ذلک هیچگونه نصیبی از اسلام ندارند و کافر وجهنمینند، در حدیثی دیگر به نقل از پیامبر که فرمود: «أَتَرَ كَوَالْتَرَكَ مَا تَرَ كَوَكُمُ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ بَأْسٍ شَدِيدٍ» (مغولان) را تا هنگامیکه شما را ترک کرده‌اند رها کنید زیرا آنان مردمانی بیرحم، سختگیر و خشنند (همان/ ۱۱) با نقل این حدیث نیز بطور کنایه میفهماند اگر ملت ایران بخواهد جان و مال و ناموسش را حفظ کند، چاره‌ای ندارد جز آنکه در برابر قوم مغول حیوان صفت خشن و بی‌رحم سکوت اختیار نماید.

فرومایگان بر مسند بزرگان

عظاملک با درایت مینگرد که چگونه مشتی ارادل و اوباش، مصدر کارهای بزرگ شدند، شاید دلش میخواست فریاد بزند، اما آن را با کنایه و ابهام در نوشته خویش منعکس کرده و گفته است: «هر یک از ابناء السوق در زی اهل فسوق امیر گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزوری وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر ... و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دورباشی و هر خسی کسی و هر

خسیسی رئیسی و هر غادری قادری و هر دستاربندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالی با جمالی و هر جمالی با فسحت حالی».

پشت هنر آن روز شکست است درست کین بی هنران پشت به بالش دادند درچنین زمانیکه قحط سال مروّت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اخیار ممتحن و خوار و اشرا ممکن و در کار، کریم فاضل تافتۀ دام محنت و لئیم جاهل یافتۀ کام نعمت، هر آزادی بی زادی و هر رادی مردودی، هر داهی قرین داهیه و هر محدثی رهین حادثه» (همان / ۵). بدیهی است با کمی تأمل میتوان فهمید که منظور نویسنده مغولانند. همچنین شگفتی خویش را از حکومت مغول با ایماء، اینگونه بازگو میکند که چگونه روزگار آلت دست آن طایفه شد و جامعه جهانی از آن کفار ستمگر فراری شدند و امیران اسیر و بردگان امیر شدند «و زمانه به چه نوع دستخوش آن طایفه است و جهان از آن جماعت، جهان، اسیر امیر و امیر اسیر شده.»

عَلَى رَأْسِ عَبْدِتَاجٍ عَزَّ يَزِينُهُ وَفِي رَجُلٍ حُرِّ قَيْدُ ذُلِّ يَشِيئُهُ
(همان / ۱۵)

برسربنده [مغول کافر] تاج عزّت است و در پایمرد آزاده ایرانی زنجیر ذلّت نهاده شده است که نویسنده با آنکه در دربار مغول است و اگر مغولان میفهمیدند که عطا ملک علیه آنهاست فوراً او را نابود میکردند، این شگرد نویسندگی او است که زیرکانه با رمز و کنایه مکنونات قلبی خود را برای اهل در دو فهم باز تاب میدهد. نویسنده به طور ضمنی در تحقیر مغولان و زندگی نکبت‌بار گذشته آنان چنین مینگارد: «و دایم میان ایشان مکاوحت و مخاصمت قایم بوده و بعضی سرقه و زور و فسق و فجور را از مردانگی میدانسته‌اند و پوشش از جلود کلاب و فارات و خورش از لحوم آن و میته‌های دیگر و شراب از البان بهایم ...» (همان / ۱۵).

اظهار همدردی با ایرانیان

در جایی دیگر نشان میدهد که چگونه عطا ملک بر سفره نعمت مغولان نشسته اما دلش با هموطنان خویش است گرچه در ظاهر مقصّر آن رویدادند، چنانچه با ایماء و کنایه از غایر خان که عامل اصلی کشاندن مغول وحشی به این سرزمین است با دلسوزی و لحن غمگنانه سخن میگوید، نظیر: «مغولان هرچه موجود بود از اقمشه و امتعه غارت کردند و غایر با بیست هزار مرد دلیر و مبارزانی مانند شیر با حصار پناهند... و غایر را در کوک سرای کأس فنا چشانیدند و لباس بقا پوشیدند» (همان / ۶۶). وی در این عبارت با اشاره فهماند که غایر در برابر مغولان استقامت کرد و شهید و جاودانه شد. و پیوسته به کنایه یا ایهام، احادیث و اشعاری را نقل میکند که بسیار کوبنده و بیانگر کینه درونی وی علیه مغولان است گرچه به ظاهر از دوستان و منشیان و درباریان آنهاست، نظیر:

جهان‌نا شگفتی ز کردار تسست
شکسته هم از تو هم از تو درست
(همان/۷۴)

ای دل جزع مکن که مجازست این جهان
ای جان غمین مشو که سپنجست این سرای
(همان/۹۶)

ایضا گوید:

بی خار اگر گلی میسر بودی
هر دم به جهان لذت دیگر بودی
این کهنه سرای زندگانی ما را
خوش بود اگر نه مرگ بر در بودی
(همان/۱۵۸)

همچنین گوید:

نبینی تو به هر ساعت کزین سیمابگون خیمه
چه بازیها برون آرد همی این پیرخوش سیما
اینگونه اشعار غم انگیز و مأیوسانه نشانگر درد و رنجی است که نویسنده از حکومت مغولان و وحشیگریهای آنان در دل خود پنهان کرده است. و برای حفظ مقام و موقعیت و زندگانی خویش جرأت آن را ندارد تا زخم دلش را بشکافد و با صراحت آن را در کتاب خود بنگارد.
گاهی آنچنان تحت تأثیر قرار میگیرد که با بیانی سوزناک و در عین حال ادبی مینویسد: «از پسران بزرگتر، تولی در خدمت او و لشکر از اتراک ناپاک که نه پاک دانند و نه ناپاک کأس حرب را کاسه چرب دانند نواله حسام را پیاله مدام پندارند» (همان/۱۵۸). در این عبارت نویسنده خود نوعی بی باکی نشان داده و با کنایه و تشبیه، بی باکی و بی اعتقادی مغول و وحشیگری آنان را به تصویر کشیده است. نگارنده تاریخ مغول، در هر موردی که ایرانیان مقاومت میکردند به تعریض و کنایه از آنها حمایت میکرد و قهرمان میساخت و مغولان را افرادی بی فرهنگ، وحشی، قاتل و درتده تصویر مینمود چنانکه راجع به «کوک خان» حاکم سلطان محمد در بخارا مینویسد: «کوک خان که به مردی، گوی از شیران ربوده بود مبارزتها میکرد و در هر حمله چند کس میانداخت و تنها لشکر بسیار را باز میراند، تا عاقبت آن جماعت به نزدیک خالق و خلائق معذور شدند و خندق به مردان حشری و بخاری انباشته» (همان/۸۲).

خشم بر مغولان

گاهی آنچنان از بی حرمتی مغولان به مسجد جامع بخارا خشمگین و غصه ناک میشود که اگر خطری از سوی مغولان او را تحدید نمیکرد، فریاد اعتراض برمی آورد، اما درد و رنج عظاملک و نفرت او را از این قوم وحشی از نوشته‌اش بخوبی میتوان دریافت که چگونه در ظاهر، قدرت نمایی مغولان را توصیف میکند، اما در باطن چهره زشتی از آنها مینمایاند، نظیر: «روز دیگر که صحرا از عکس خورشید طشتی نمود پر از خون، ائمه و معارف شهر بخارا به نزدیک چنگیز خان رفتند، چنگیز در مسجد جامع راند، بر بالای منبر برآمد و پرسید سرای سلطانست؟ گفتند: خانه یزدان

است و مصاحف را در دست و پای میانداخت و صندوقها را آخور اسبان میساخت و کاسات نیبذ پیایی کرده و مغنیات سماع و رقص میکردند، مغولان آوازاها برکشیده، ائمه و مشایخ و سادات و علما به محافظت ستوران قیام نموده و اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب گشته، چنگیز از شهر بیرون آمده، به مصلائی عید رفت و به منبر برآمد و گفت: من عذاب خدام، اگر شما گناههای بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی، و زیادت از سی هزار آدمی کشته بودند، حال بخارا از یکی پرسیدند: گفت: مغولان آمدند، کندند، سوختند، کشتند و بردند» (همان / ۸۲). و در فرازی دیگر، خوانندگان را به خوی ددمنشانه آنان آگاه میکند و باور حقیقی خویش را اینچنین القا مینماید: «روز دیگر که شمشیر زنان صباح، فرق شب را بشکافتند، خلائق را از مرد و زن به صحرا راندند، مغولان دندان انتقام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی بزنیم و کامی برانیم و خلائق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم» (همان / ۹۰). مغولان از سرزمینی دور، گستاخانه و شجاعانه، بدون داشتن هیچگونه پشتوانه مردمی در کشور ایران، ملتی را به بند کشیدند و سرزمین وسیعی را تصرف کرده و در همه جا موفق و پیروز بودند، اما عطاملک حتی از پیروزیهای آنها نیز بطور وحشتناک و مضمئن کننده سخن میگوید، چون عرق ایرانی و هویت ملی، وی را برآن وا میدارد تا از فرماندهان و لشکریان خوارزمشاه که پیوسته از مغولان شکست میخوردند، مردانی پولادین و رستم دستان بسازد، نظیر «خانانی که وجوه اعیان سلطان (محمد خوارزمشاه) بودند که اسفندیار رویین تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی، جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیکی از مفردانی که هر یک فی نفسه رستم وقت بودند» (همان / ۹۱). اما همین نویسنده در توصیف سپاهیان مغول مینویسد: «... تاتار مانند گرگان گرسنه در میان رمه بی راعی مشمر گشته، افتادند. و روز دیگر که ترک تیغ زن از مکمن افق سربرزد، تیغزنان ناپاک از فتاک اتراک، مراکب، گرم کردند و روی به شهر نهادند، فریدون غوری که سروری از سلطان بود با مردی پانصد از تمکن آن رجوم بر هجوم امتناع نمودند» (همان / ۹۹). در این نگاشته نیز، نویسنده در توصیف سپاه مغول، با کلماتی مانند اتراک ناپاک قتاک استفاده میکند که هریک از این لغات بار معنایی خشن، زشت و حیوان صفتی را در ذهن انسان تداعی میکند و در عبارت: «از تمکن آن رجوم بر هجوم امتناع نمودند» به کنایه و رمز، مغولان را همچون شیطان رجیم و رانده درگاه حق مینمایاند. وی در توصیف خوی درندگی چنگیز گر چه در ظاهر بیان شجاعت او میکند، چنین میگوید: «آنکس که به مقابله و مقاتله تلقی کرد... [چنگیز] او را بکلی با اتباع و اولاد و اشیاع و اجناد و نواحی و بلاد نیست گردانید... هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که به خلاف پیش آمد او را با اهل و بطانه و خویش و بیگانه ناچیز کردند بحدی که هر کجا صد هزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند» (همان / ۱۷).

عقلمرایی و عبرت آموزی

نویسنده بمنظور اخطار و راهنمایی ایرانیان که بی‌جهت بادستان خویش خود را به هلاکت نرسانند و اسیر مغولان وحشی نگردند با شگردی خاص بیان میکند:

« مقصود از اثبات حکایات و تاریخ آن است تا مردم عاقل بی‌معانات تجارب، مجرب شود(همان ۶۸/» او در خصوص بلابیتکچی یکی از امرای مغول که علیه مسلمانان توطئه کرده بود تا در بیش‌البیغ به هنگام نماز جمعه مسلمانان را قتل عام کنند و سپس توطئه او آشکار شد و تعدادی از مغولان کشته شدند چنین بیان میدارد: «... و آن ناحیت را از اثر مکیدت و رجس عقیده آن کفار فجّار پاک کردند» (همان ۳۸). درباره‌ی شهادت امام علاء‌الدین محمد ختنی به دست یکی از امرای مغول به نام کوچلک که به دین اسلام اهانت کرده و امام محمد با او بحث و مجادله کرده بود نوشته است: « چون این کلمه درشت درست به سمع آن گبر پرکبر و کافر فاجر و نجس نحس رسید بگرفتن او (امام محمد) اشاره کرد» در این عبارت نیز از امام محمد با عزت و احترام یاد میکند و کوچلک را به گبر و کافر و نجس توصیف مینماید، که بیانگر نفرت و کینه وی از قوم مغول است.

بیگانه ستیزی

در فرازی دیگر لشکر مغول را بیگانه و کشته شدن برخی از اوباش و زنود را به دست مغول شهید قلمداد میکند، نظیر: « جنود اشناس، زنود و اوباش بود، ایشان در جنگ و مقاتلت مبالغت نمودند از ایشان بیشتری شهید شدند» همچنین به زبان حسن حاجی که پیک مغولان برای ایل شدن ایرانیان بود نوشته است: « ... من نگذارم لشکر بیگانه بدینجا تعلق می‌سازد» که وجود مغولان را لشکری غاصب و بیگانه میدانند. درباره‌ی یک فرمانده ایرانی و کشته شدن او به دست مغولی مینگارد: « و امیر آن تیمور ملک بود که اگر رستم در زمان او بودی جز غاشیه داری او نکردی ... و چون زخم بر مقتل آمد از این خاکدان ناپایدار به دارالقرار انتقال کرد» (همان ۷۱/ و ۷۴).

بازتاب رنج و اندوه

بکارگیری کلمات تیره و تار، بیانگر رنج درونی و اندوه فراوان نویسنده از وحشت و بلایی مییابد که بر سر ایران و ایرانیان آمده است، مانند: « ... چون روزگار به لباس ختائیان مشرک، سیاه گلیم شد (مغولان) مشعلها افروختند و مشعلها برکشیدند تا تمامت باره را باره برابر کردند... روز سیّم که مهره باز بی مهر سیاه دل کبود چهر آینه‌ی سخت‌رویی را در روی کشید بیشتر مغولان به اندرون شهر در آمدند... مسجد جامع و هرکس که در حصار بود سوخته‌ی آتش دنیا و شسته‌ی آب عقبی شدند... روز دیگر که عقاب جمشید افلاک را سراز پس عقاب خاک افراخته شد و پیکر آتشین خور برطبق آسمان افروخته گشت، خلایق را که از زیر شمشیر جسته بودند شمار کردند^۳» در این عبارات نیز عظاملک از واژه‌های نظیر: سیاه گلیم، بی‌مهر، سیاه دل کبود چهر، آتش عقاب، عقاب

خاک و پیکر آتشین استفاده میکند که حاکی از مصیبت و رنج و اندوه است. در این عبارت نیز بصورت نمادین از روزگار سخن میگوید اما در حقیقت مغولان را عامل بدبختی ایرانیان می‌شمارد و میگوید: «صاحب نظران کجا اند تا به بصر تفکر و اعتبار در حرکات این روزگار پزرزق و شعوده و جفای این گردنده گردون بیهوده نگرند تا بدانند که نسیم او با سموم نه موازی است و نفع او نه با ضرر محاذی، خمر او یک ساعته و خمار او جاودان، ریح او ریح است و گنج او رنج» (همان / ۹۶). با آنکه در دربار مغولان برای حفظ موقعیت خود بسیار محتاطانه عمل کرده و میکوشد تا نکته‌ای نگوید و ننویسد که به سرنوشت دیگران دچار شود، اما در هر فرصتی بصورت ذکر واقعه، دردهای درونش را درباره کشتار بیرحمانه هموطنانش که همچون خوره برجانش افتاده است به شرح زیر به تصویر میکشد: «... (چنگیز) بفرمود تا (اهالی بلخ) را برشمشیر گذرانیدند و از تر و خشک اثر نگذاشتند... جماعتی از پراکندگان که در کنجها و سوراخها مختفی مانده بودند و بیرون آمده تمامت ایشان را بفرمود تا بکشند... طالقان را قهرأ و قسراً بگشادند و از جانور درو هیچ نگذاشتند...^۱ و در مورد بامیان مینویسد: «چون آن را بگشاد یاسا داد هر جانور که باشد تمامت را بکشند و از ایشان کس را اسیر نگیرند و تا بچه در شکم مادر نگذارند» (همان صص ۱۰۴ و ۱۰۵). نویسنده درباره حمله جلال الدین به مغول، وی را همچون شیر خشمناک تشبیه کرده و مینگارد: «سلطان برمثال شیر خشمناک جنگ میکرد» (همان / ۱۰۶). در یادکرد مراجعه چنگیز، به زبان استعاری و نمادین درد و رنج ایرانیان را از شدت خشم چنین توصیف میکند: «هنگام اسحار بر اغصان اشجار، بلبلان برموافقت فاختگان و قماری، شیون و نوحه گری آغاز کردند و بر یاد جوانان سحاب از دیده-ها اشک میبارید و میگفت باران است و غنچه از دلتنگی خون در شیشه میکرد و فرا مینمود که خنده است. گل بر تأسف گل رخان جامه چاک میکرد و میگفت شگفته‌ام. سوسن در کسوت سوگواران ازرق میپوشید که آسمان رنگم. سرو آزاد از تلطف هر سرو قامتی پشت دو تا میکرد و آن را تبختری نام نهاده بود. خلاف (درخت بید) از پریشانی سربر خاک تیره مینهاد و از غصه روزگار خاک برسر میکرد...» (همان / ۱۱۰). وی در تمامی عبارات، داغ دلش را بصورت نمادین با زبان بی‌زبانان بازگو میکند و در فرازی دیگر بیرحمیها و ستمگریهای یکی از فرزندان چنگیز را چنین بیان میدارد:

«چنگیزخان متوجه سلطان شد و پسر خویش الغ نوین را که در سیاست تیغ آبدار و آتش فعل بود که باد او به هرکس که رسید خاکسار شد و در فرو سیّت برقی که به هر کجا افتد چون خاکستر کند و اثر و نشان نگذارد نامزد کرد تا ببلاد خراسان رود... به یک رکضت عالمی که از عمارت موج میزند خراب شد و اکثر احیاء اموات گشتند و عزیزان خوار و غریق دیار بوار آمدند که اگر فارغ دلی باشد در زمانی طویل آن را در عقد کتابت نتواند کشید» (همان / ۱۱۷ و ۱۱۸).

ایضا مینگارد: «... مغولان چون باد به خیل خانه آمدند و اثر گرگ در رمه بنمودند... تمامت خلق را با زنان و فرزندان ایشان بکشتند... تمامت مرغزیان را بر لشکر قسمت کردند نفری را از لشکری سیصدچهارصد نفس رسیده بود که بکشتند... شب را (از مردم سرخس) چندان کشته بودند که کوها پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت» (همان صص ۱۲۵ و ۱۲۷).

شهادت در برابر جنایت

از شگردهای همیشگی نویسنده این است که هر زمان از ایرانیان سخن میگوید: نام آنها را در ردیف شهدا قرار میدهد و با عزت یاد میکند، اما چنانکه جنگ بین مغولان را به تصویر میکشد با شادی راه جهنم را برایشان باز میکند، نظیر: «مؤمنان را چون شتران ماهار زده در یک رسن قطار میکردند و در طغار خون میانداخت تا زیادت از صدهزار را شهید کردند» (همان ۱۳۱).

«(مغولان چنگیزی) شمشیرها را به خون ایشان (مغولان ختائی) ملوث نکردند، هم از پشت اسب به نیزها ایشان را به دوزخ میفرستادند» (همان ۱۵۳). در تصویر به تخت نشستن کیوک فرزند اوکتای ونوه چنگیز با تشبیهات و استعارات مناسب با قوم مغول مینگارد «چون پادشاه جبار و شهنشاه کامگار عزیمت خروج را از خلوت جای ساخته، با خیلای عظمت و کبریای نخوت، دربارگاه بر چهار بالش حشمت و جاه بنشست و انعام اجازت دخوی خواص، عام شد و هرکس برجای خود آرام گرفت...» (همان ۲۰۸).

بکارگیری واژگانی از قبیل جبار، خیلا (خود بزرگ بین) نخوت (تکبر) انعام که تداعی کننده انعام (چهارپایان) است، دلیلی گویا و شگردی آشکار بر اظهار نفرت نویسنده از مغول بصورت ضمنی و تداعی گری میباشد. عطاملک پیوسته با ایما و اشاره به همگان هشدار میدهد که مغولان وحشی همچون افعیه‌های زهرناکند که با دم آنها نتوان بازی کرد «... و این نصیحت را به گوش عقل بنیوشد و دم افعی نمالد و نفس فراغ را به سنان بد خوئی مجروح نکند» (همان، ج ۱۰۳/۲). درباره عجز و ناتوانی سلطان محمد در برابر مغولان مینویسد: «تا کابوس عجز و صنف مستولی و طاووس ملک، شکار جغدان بلاگشت و شاه کاووس در دست سپاه دیوان محنت و غم مقید ماند» در این عبارت نیز بطور ضمنی سلطان محمد را همچون طاووس زیبای ملک و شاه کاووس مینامد و مغولان را چوَنان جغدان بلا و سپاه دیوان محنت و غم معرفی مینماید (همان، ج ۱۰۵/۲).

در عبارت زیر نیز شیاطین، ذئاب و کفتار را با شگردی خاص استعاره از مغولان گرفته است: «سلاطین روزگار در دست شیاطین تاتار گرفتار گشتند و لقمه ذئاب و کفتار شدند» (همان، ج ۱۳۳/۲). رکن الدین یکی از پسران سلطان محمد که در قلعه فیروز کوه اسیر مغولان شد و آنها از وی تقاضای ایلی و چوگ زدن (سرخم کردن) نمودند، اما وی موافقت نکرد و کشته شد، عطاملک رنج درونش را از ستم مغولان چنین تسکین میدهد: «ای دوست این کار به دست تدبیر نیست، انگشت فرا او مکن که گزند یابی، پای بر مرکز تفویض و توکل محکم دار که تا از پای نیفتی و قدم

درمنه که تا پایت نگیرند(همان ، ج ۲/۲۱۰)» عبارت تا پایت نگیرند کنایه از این است که مغولان اگر برکسی هجوم آورند همچون سگ پای وی را میگزند، که بصورت ایهام، مغولان را به سگ درنده تشبیه کرده است. این عبارت نیز خالی از ایهام نیست «چون خبر اضطراب و آشوب به خدمت قآن رسید غضب در نهاد او چنان مشتعل شد که فرمان رسانید تا طایر بهادر از باد غیس لشکر آنجا کشد و تدارک کار قراچه کند وبقایای شمشیر را به باد فنا دهد و از دیار خراسان دیار نگذارند (همان ، ج ۲/۲۲۱). مثلی معروف است که گرگ را دوختن باید آموخت او خود دریدن نیکوداند.» که مرجع ضمیر میتواند به قآن، خان مغول برگردد یا به طایر بهادر. شاید کنایه از این باشد قآن گرگی است که برای نجات مردم باید به او گزارش نیک داد نه تحریکش نمود.

نتیجه گیری:

این مقاله به ما یادآوری میکند که مغولان وحشی، عامل نابودی تمدن و فرهنگ ایران زمین شدند و محافل علمی، ادبی و دینی را یکی پس از دیگری ویران کردند، گرچه محرک و مقصر ظاهری این ویرانگریها، خوارزمشاهیان و برخی از امرای نابخرد در بار وی بودند، اما شخصیت هجومگر، حیوان صفت، ماجراجو و قدرت طلب چنگیز را نباید نادیده گرفت که با سختگیری و خشونت، توانست جامعه ایرانی را به زور شمشیر تسلیم خود کند و امپراطوری بزرگی را در گستره‌ای وسیع ساماندهی نماید، گرچه باورهای خرافی مغولان کافر و بت پرست در فرهنگ و تمدن اسلامی هضم شده است و عقاید خرافی آنها در تمدن دیرپای ایرانزمین محو گشته است اما نابودی میراث چندین هزار ساله تمدن ایرانی، ضایعه‌ای بس اسفناک بوده است. که هنوز هم بخوبی ترمیم نشده است، عظاملک جوینی نویسنده چیره دست و با ذوق، در دربار مغولان و در میان آن خونخواران وحشی، کتاب ماندگاری را به نگارش درآورده است که در گذر زمان نه تنها کهنه و خسته کننده نمیشود، بلکه روز به روز برارزش علمی و ادبی آن بعنوان یک سند اصیل تاریخی و جاودانه افزوده میشود، گرچه عظاملک در دربار مغول و در کنار خشنترین حکومت‌های جهان نمیتوانست به صراحت، تاریخ خویش را بنگارد، اما در بسیاری موارد، با شگردهای نویسندگی خویش چهره زشت و کریه مغول را بصورت ایماء و رمز و کنایه به تصویر کشیده است که نگارنده پس از مروری گذرا به وضعیت مغول در ایران و کنکاش در صفحات تاریخ جهانگشا برای نمونه، به برخی از این شگردها اشاره کرده است.

منابع

۱. اخبار برامکه ، گرگانی ، عبدالعظیم خان، انتشارات مجلس تهران، ۱۳۱۲
۲. از یورش مغولان تا زوال ترکمانان، جعفریان، رسول، چاپ ششم، انتشارات کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۷

۳. برمکیان به روایت مورخان عرب و ایرانی، بووا، لوسین، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸
۴. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح الله چاپ چهارم (جلد سوم - بخش دوم) انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۶
۵. تاریخ ایران وجهان، نوائی، عبدالحسین، چاپ سوم، نشر هما، تهران، ۱۳۷۰
۶. تاریخ بناکتی ابوسلیمان داوود، به کوشش جعفر شعار، نشرانجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸
۷. تاریخ جهانگشا، جوینی، محمد، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ سوم، جلد یک و دو انتشارات دنیای کتاب تهران، ۱۳۸۲
۸. تاریخ جیب السیر، خواندمیر، غیاث الدین، جلد سوم، نشر ختام، تهران ۱۳۳۳
۹. تاریخ سری مغولان، پل پلیو، ترجمه شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳
۱۰. تاریخ فتوحات مغول، ج.ج. ساندرز، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳
۱۱. تحریر تاریخ و صاف، آیتی، عبدالمحمد، چاپ سوم، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳
۱۲. ترکستان نامه، و. و. بارتولد، ولادیمیرویچ، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ (۱۹۶۳)
۱۳. چنگیزخان، ولادیمیر، تسف، ترجمه شیرین بیانی، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸
۱۴. دین و دولت عهدمغول، بیانی، شیرین، چاپ سوم، جلد اول، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۸۱
۱۵. روانشناسی بالینی، شاملو، سعید، انتشارات چهر، تهران، ۱۳۶۲
۱۶. سبک شناسی، بهار، محمدتقی، چاپ نهم، جلد سوم، انتشارات مجید، تهران، ۱۳۷۶
۱۷. طبقات ناصری، جوزجانی، منهاج سراج، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد دوم، نشر انجمن تاریخ افغانستان، افغانستان، ۱۳۴۳
۱۸. عناصر داستانی، میرصادقی، جمال، چاپ پنجم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵
۱۹. فنون بلاغت و صناعات ادبی، همایی، جلال، چاپ دوم، جلد اول، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۱
۲۰. الکامل ابن اثیر، عزالدین علی، ترجمه ابوالقاسم حالت، جلد ۲۶، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۵۵
۲۱. لب التواریخ، قزوینی، یحیی، انتشارات بنیاد و گویا، تهران، ۱۳۶۳
۲۲. مقدمه ابن خلدون عبدالرحمن، ترجمه پروین گنابادی، جلد دوم، نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳
۲۳. نفثه المصدور، زیدری نسوی، محمد، به تصحیح یزدگردی، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۴۳.